

کلام ابن سینا در وصف عارفان، بیانی زیباست: «عارف همیشه خرم و گشاده‌رو و خندان است هم خُردان را گرامی دارد و هم بزرگان را و با فرومایه گمنام، چندان گشاده‌رو باشد که با بزرگوار مشهور و عارف، شجاع است و چگونه چنین نباشد، که او از مرگ نهریزد و بخشنده است و چگونه چنین نباشد که به باطل دل نیندد، او از گناهها درگذرد و چگونه چنین نباشد، که نفس او بزرگتر از آن است که خطای نوع بشر او را خشمگین کند و حقد و کینه را فراموش کند چگونه چنین نباشد که فکر او به حق مشغول است.» (الاشارات والتنبیها، ص ۱۱۹).

تصوّف در نظر نجم رازی

به نظر دکتر محمد امین ریاحی «در قرن هفتم دو شیوه و مکتب تصوف در ایران رواج داشته، یکی طریقه وجد و حال و شوریدگی و وارستگی، که رهروان این طریقت بیشتر به احوال و گنتار پیشروان تصوف، از حسین بن منصور و یاقین بسطامی و ابوسعید ابوالخیر نظر داشتند، از معاصران نجم رازی، عطار و بعد از او مولوی نمونه کامل این گروه‌ها، که شیوه آنان را «تصوف عاشقانه» باید نامید. در مقابل آنها، مکتب دیگری در تصوف بود، که بیشتر راغب آداب و سنن و اوراد و اذکار بودند و از معاصران مؤلف، محیی الدین ابن العربی (متوفی ۶۳۸) و ابن فارض (متوفی ۶۳۲) از معاریف این دسته‌اند، که روش آنان را تصوف عابدانه به‌شمار آورده‌اند.

تصوف نجم، جمع بین آن دو مکتب و آمیختن عشق و عبادت است؛ او از یک طرف دلبستگی کامل به اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان می‌دهد و از جانب دیگر عشق را غایت معرفت و سلوک می‌شمارد و در تمام فصول چهل‌گانه مرصاد و رسالات دیگر او این شیوه نمایان است. خود مؤلف در یک جا عارفان را به دو طریقت می‌نهد: اول «زاهدان» که طریقت آنان «مجاهدت خشک» است، که با ریاضت، در تهذیب اخلاق کوشند، در مقابل شیوه خود و مشایخ خود را «طریقت عاشقان» نام می‌نهد که بنای کار آنها «بر تصنیف دل و عشق به حضرت عزت است.

جای دیگر، طریقت خود را، با دسته‌ای که در عشق، گرم‌روتر و شوریده‌تر از او بوده‌اند می‌سنجد و می‌گوید «روندگان این راه دو قسمند، سالکان و مجذوبان، مجذوبان آنهاند که ایشان را به کمند جذبیه برابند و به مقامات عرفان به تعجیل گذرانند، و در غلبات شوق اطلاع بر احوال راه و شناخت مقامات ندهند، ایشان شیخی را نشایند، اما سالک اگرچه به کمند جذبیه رود اما به تأنی رود و راه و جاه بشناسد و مقام شیخی و رهبری را شاید»<sup>۱</sup>.

موقعیت اجتماعی بعضی از درویشان بی‌نیاز و وسیع‌الصدر (بسم‌الله) شنیدم که چون طغرلبک به همدان آمد، از اولیاء سه پیر بودند: باباطاهر (مقصود باباطاهر عریان همدانی است) و باناجعفر و شیخ حمشا. کوهکی است بر در همدان، آنرا خضر خوانند، بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد، کوبه لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصرالکندری پیش ایشان آمد و دستهایشان بیوسید. باباطاهر پاره شفته‌گونه بودی. او را گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه تو فرمایی. بابا گفت آن کن که خدای می‌فرماید، آیه: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**. سلطان بگریست و گفت چنین کنم. بابا دستش بستد و گفت از من پذیرفتی؟ سلطان گفت آری. بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت، بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم، بر عدل باش، سلطان پیوسته آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی<sup>۲</sup>.

زاهد و عابد و عارف  
«برخی میان زاهد و عابد و عارف فرق گذاشته‌اند، چنانکه در ترجمه اشارات آمده است: کسی که مُعرض از متاع دنیا و خوشیهای آن است، زاهد خوانند و آنکس را که مواظب باشد بر اقامت عبادت از نماز و روزه، او را عابد گویند و کسی را که فکر و اندیشه خود را صرف کرده باشد به قدس جبروت و همواره منتظر به شروق نور

۱. نجم رازی، مرصادالعباد، به اهتمام دکتر ریاحی، مقدمه مصحح، ص ۳۴.

۲. راحة الصدور راوندی، به اهتمام عباس اقبال و مجتبی مینوی، ص ۹۸ به بعد.

حق باشد، عارف خوانند... عارفان و شاعران و متصوفه، گروهی از زاهدان رباکار و متظاهر را پیوسته نکوهش می‌کردند و زهد خشک و ریائی را نوعی شیادی و فرومایگی می‌شمردند، بویژه که زاهدان خشک، اغلب به آزار و رنج و تکفیر عارفان و متصوفان می‌پرداخته و از راه عوام‌فریبی حقیقت را فدای اغراض پلید خویش می‌ساختند؛ از این‌رو، در اشعار شاعران متصوف بویژه حافظ شیرازی حملات سخت به زهاد شده و زاهد و شیخ را که با طریقت تصوف مخالف بودند به قسمی نکوهش کرده‌اند...<sup>۱</sup>

حمله خانمان‌سوز مغول و ادامه جنگهای فتووالی در ایران به انحطاط روحی و اختلالات روانی مردم در ایران کمک کرد. جامعه ایران که از عهد سامانیان تا عهد خوارزمشاهیان کمابیش، از استقلال فردی و آزادی فکری و عملی برخوردار بود، از اواخر عهد خوارزمشاهیان در نتیجه سیاست غلط اجتماعی و اقتصادی زمامداران، حیات عقلی و فکریش رو به انحطاط نهاد و حمله وحشیانه مغول و کشتارها و فجایع آنان شخصیت جامعه ایرانی را درهم شکست و افراد حساس و مآل‌اندیش جامعه را به بیماربهای روانی و انحرافات فکری سوق داد و زمینه را برای متحط‌ترین اندیشه‌های صوفیانه فراهم کرد.

نیکلسون با توجه به سابقه تاریخی تصوف می‌گوید: «اغلب صوفیان، هم معلم بوده‌اند و هم از فدائیان با حرارت، تعلیمات آنان فضیلت و فلسفه بوده است و به هر حال به اصول اخلاقی ارتباط داشته که با مناعت تمام تلقین می‌شده و دستگیری و طهارت قلب و ترک علائق و مطیع کردن نفس را که از جمله اسباب سعادت ابدی است می‌آموختند. در میدان ادبیات، سخنان موزونی به سبک مثنوی که از این دسته است حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی و منطق الطیر عطار نیشابوری شایسته یادآوری است؛ نیز از این جهت باید آنها را یادآوری کرد که جلال‌الدین رومی صاحب کتاب مثنوی، سنائی و عطار را در مذهب تصوف استادان خویش می‌شناخته است...<sup>۲</sup>»

در تعالیم بسیاری از خداوندان تصوف، کار و کوشش و سعی و عمل و احتراز از

۱. مأخوذ از لغت‌نامه دهخدا، ص ۷۷.

۲. چگ، مثنوی، از دکتر میثری، ص ۳۴.

تنبلی و تن آسائی بکرات تأکید شده است: فعل توکان زاید از جان و تنت چون پکاری جو، نروید غیرجو جرم خود را برکس دیگر مینه جرم بر خود نه که تو خود کاشتی رنج را باشد سبب، بد کردنی لیک برخوان از زبان فعل نیز لقمه‌ای کان نور افزود و کمال هیچ گندم، کاری و جو، برده‌ها؟ لقمه، تخم است و برش اندیشه‌ها دوست دارد یسار این آشننگی اندر این ره میتراش و میخراش و آنکه پایش در ره کوشش شکست هرکه چیزی جُست، بی شک یافت او همین مباش ای خواجه یکدم بی طلب و آنکه او نگذاشت کشت و کار را

همچو فرزندی بگسبرد دامنت قرض، تو کردی زکه خواهی گرو؟ گوش و هوش خود برین پاداش نه با جزاء عدل حق، کُن آشنی بد ز فعل خود شناس از بخت بی که زبان قول سست است ای عزیز آن بود آورده از کسب حلال دیده‌ای ای اسبی که گره خنر دهد؟ لقمه، بحر و گوهرش اندیشه‌ها کوشش بیهوده به از خفتگی تا دم آخر دمی فارغ مباش در رسید او را براق و برنشست چون بجذ اندر طلب بشتافت او تا بیابی هرچه خواهی بی تعب بر کنند کوری تو، انهار را «مولوی»

دعوت به اعتدال  
 «آنکه خرسند است اگر نیز گرسنه و برهنه است توانگر است و آنکه زیادت جوست اگر عالم، همه از آن اوست درویش است...»  
 حافظ در نایب این معنی گوید:

در این بازار اگر سودی ست، با درویش خرسند است  
 خدا یا مستعمم گردان به درویشی و خرسندی  
 بعضی از صوفیان معتقدند که سالک، در عین کار و کوشش باید توکل به خدا کند تا اگر در طریق مقصود با شکست روبرو گردید، زیاد مأیوس و غمگین نشود. شیخ



کسب کردن گنج را مانع کی است؟ با مکش از کار، آن خود در پی است تا نگردي تو، گرفتار «اگر» که اگر این کردمی یا آن دگر همین نگو فردا که فرداها گذشت تا بکنلی نگذرد ایسام کشت

به نظر علی دشتی، تصوف، چون هر مذهب و طریقه دیگری آغاز ساده‌ای داشته و به مرور زمان و رنگ پذیرفتن از افکار و آراء دیگران، دگرگون و متبسط شده است و چون پیوستگی مستقیم با روح عاطفی متصوفان دارد، دشوار می‌نماید که آنرا چون منظومه‌های فلسفی یا مقولات عقلی در تحت نظم و طبقه‌بندی خاصی درآورد، از همین روی شخصیت‌های گوناگون و متفاوت را در بر می‌گیرد: هم مردمان تاریک‌اندیش و کونه‌نظر در آن طبقه می‌بینیم، هم افراد روشن‌بین و آزاداندیش؛ هم سیران عقاید تعبدی، هم مردمانی با مشرب فلسفی و انسانی؛ هم عامیان کودن بازاری، هم عالمان متشخص و خوش قریحه... خلاصه هم سیمای نورانی و امیدبخش مولوی در میان آنها هست و هم چهره تاریک و عبوس و یاس‌انگیز شیخ نجم‌الدین دایه؛ هم شریعتمدار موحد و گشاده‌رویی چون شیخ ابوسعید ابوالخیر در میان آنان هویدا می‌شود و هم هیکل رعب‌انگیز زن‌باره و شکم‌خواره‌ای چون شیخ احمد جام؛ هم فکر جوینده و پوینده زاهد وارسته‌ای چون یحیی ابن میرک شهروردی (شیخ اشراق) در میان صوفیان هست و هم سطحیات زنده و کرامات‌جوی پایه و بنیاد روزپهان و صوفی کونه‌فکر متعصب و سختگیری چون خواجه عبدالله انصاری.

قطع نظر از این اختلافات و تعدد اصناف و جنبه‌های گوناگونی که طبعاً نمی‌توان آنها را از یک طایفه و فرقه فرض کرد، تصوف بر دو اصل استوار است نظریه وحدت وجود که قابل بحث است و چون فرضیه‌های دیگر فرضیه‌یی بیش نیست؛ و اصل سلوک که بر پایه ملکات فاضله گذاشته شده و به حال اجتماع و نظم زندگانی سودمند است و از این جهت می‌توان اساس متین، و روشن‌ترین منطقه تصوفش نامید.

سختگیری‌های فقیهان و محدثان فشری، که شریعت را دکان کسب و مال و جاه ساخته، هر نوع آزاداندیشی و تمایل به مقولات عقلی را زندقه می‌گفتند و استقلال

رای و ندائی را که مطابق معتقدات آنها نبود، انحراف از شریعت می دانستند، مردم را بسوی متصوفه کشانیدند. زیرا اینها با همه ورع و تقوی، اصل تسامح و گذشت و سعه صدر را پذیرفته بودند، صوفیان بزرگ همه مردم را بنده خدا دانسته و معتقد بودند همه راهها به سوی خدا منتهی می شود. از این روی تفاوت فاحشی میان اقوام و ملل و حتی میان ادیان و مذاهب قایل نبودند، زیرا به عقیده آنها اگر آدمی به خدا روی آورد و از روی ایمان به ستایش پروردگار پرداخت از شرّ و بدی رسته است، خواه ستایش او در مسجد صورت گیرد یا کلیسا، در دیر باشد یا در صومعه.

صوفیان خود را جوانمرد می گویند یعنی اصل فتوت و رادی را پذیرفته حمایت از ضعیف و دستگیری مستمند، یاری ناتوانان (از هرکیش و ملّتی) در صدر مرام و مقصد آنان قرار گرفته است، زیرا پایه شرایع و حکمت بعت رسل در این راز سترگ نهفته است که آدمیزاد از خوی بهیمی و ددی دور شده به مرتبه انسانیت رسید.

خودستایی، خودبینی، خودخواهی، خودپرستی، مصدر شرور و آفات این جهان است، پس برصوفی اجتناب از این مراحل، اول قدم سلوک است.

اصل فنای از خویشان که در گفته بزرگان عرفا آمده است، بدین معنی نیست که شخص از حوائج ضروری چشم پوشد بلکه بدین مقصد شریف است که آدمی خود را محور زندگی ندانسته از خودی خود بیرون آمده و از هر عملی که به دیگران زیان رساند، پرهیز کند. در فصول سابق جمله هائی از مشایخ صوفیه آوردیم که همه ناظر به این معنی است. از صوفی بزرگی پرسیدند: تواضع چیست؟ گفت: هنگامی که از خانه بیرون آمدی، سایر خلق را بهتر از خود بدانی. بایزید چراغ خانه خود را به خانه همسایه گیرش برد تا کودکانش که از تاریکی گریه می کرد آرام گیرد. همه خرج سفر مکه خویش را در بین راه به مرد بینوای عبدالواری داد تا به بسطام برگشت.

ابوسعید با جمعی از اصحاب به کلیسایی رفت و در آنجا به تلاوت قرآن پرداختند و حالتها رفت، پس از بیرون آمدن، یکی از شاگردان شیخ گفت: ترسایان چنان منقلب شده بودند که اگر می فرمودی زنار برگرفتندی؟ شیخ گفت: ما شان نسبت به بودیم که بگوئیم زنار برگیرند.

بوتراب نخشی به مریدان می گفت هر یک از شما مرقع پوشد سؤال کرده است،

هرکه در خانقاه نشست سؤال کرده است، هرکس قرآن خواند بقصد اینکه دیگری بشنود سؤال کرده است... در این جمله‌های کوتاه خودنمایی، گدائی و تن‌پروری و هر عملی برای جلب نظر مردم، منع گردیده و همه آنها را نوعی دربروزگی نامیده است...!

دشتی می‌نویسد: «نظریه وحدت وجود» از اواخر قرن دوم در اندیشه پاره‌یی از صوفیان بزرگ بوده ولی نه به شکل یک اصل فلسفی، بلکه از راه مبالغه در توجه و اینکه ذات خداوند مصدر هستی است. جنید که مورد احترام و قبول تمام صوفیانست، می‌گفت: «در جهان هستی جز خدای کسی نیست»، جنید به شبلی گفت: «ما این علم را آراستیم و در زیر زمینها پنهان کردیم و تو برخاسته به همگان گفتی» شبلی گفت: «من می‌گویم و من می‌شنوم، مگر در دو جهان جز من کسی هست؟» سهل بن عبدالله نستری می‌گفت: «من سی سال است که با خدا سخن می‌گویم و مردم خیال می‌کنند با آنها حرف می‌زنم».

کما بیش در سخنان صوفیان قرن سوم جملاتی هست که بوی وحدت وجود از آن استشمام می‌شود و ملامتی که به حلاج می‌کنند این است که راز را افاش کرد «جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد...» شبلی می‌گفت من و حسین بن منصور بریک عقیده بودیم ولی نسبت دادن جنون به من مرا رهایی بخشید.

شارح بزرگ این فرضیه (ابن العربی) که در قرن ششم ظاهر شد، با کمال صراحت، وحدت وجود را این چنین بیان می‌کند:

«چون خدا خواست اسمای حسناى خود را در عیان مشاهده کند یعنی خویشتر را در خارج از خویش بیند جهان هستی را بیافرید، و خویشتر را در آن چون آینه دید، آدم صورت کاملی است که در آینه نمودار شده است؛ این صورت نام انسان و خلیفه بخود گرفت؛ این صورت گرچه حادث است ولی چون صورت ذاتیست که او در آینه منعکس کرده است، تمام صفات او را دارد غیر از واجب‌الوجود بودن».

در حقیقت، او هم واجب‌الوجود است ولی این صفت در وی ذاتی نیست؛

به عبارت دیگر خداوند واجب الوجود بالاصاله است و جهان هستی واجب الوجود تبعی» (مانند رأی بعضی از فلاسفه که خداوند را قدیم ذاتی و جهان هستی را قدیم عرضی می‌گویند).

محبی الدین می‌گوید: «پس خداوند خویشتن را به وسیله ما، به ما شناسانید، هنگامی که او را می‌بینیم، خویشتن را می‌بینیم و وقتی که او ما را می‌بیند خویشتن را می‌بیند...». این فکر و این تصور در تمام ازمنه و در نواحی مختلف کره زمین بود و در همه اقوام جهان به صورتهای گوناگون بوده و هست و شاید معقول‌ترین و متواضع‌ترین آنها جمله‌ای باشد که سه هزار سال قبل در تورات آمده است که «خدا آدمی را به صورت خود آفرید، پس او صورت خداست یا از خدائی چیزی در وی هست و همین امر، او را از سایرین ممتاز و اشرف کرده است... چیزی که این فرض را محتمل می‌کند، عبارتست که بعنوان حدیث میان صوفیان متداول و رایج است. كُنْتُ كَنْزًا مَخْتَبِيًّا فَاحْتَبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ یعنی گنجی بودم پنهان، دوست داشتم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم....»

نیکلسون که خود دارای مشرب صوفیانه است و در سیر تصوف اسلامی مطالعات دقیقی دارد، اظهارات حلاج یا بسطامی را دلیل عقیده آنها به وحدت وجود ندانسته بلکه آن را وحدت شهود می‌گوید؛ یعنی صوفی همه اعیان وجود را در خدا می‌بیند یا خدا را در همه موجودات مشاهده می‌کند، عبارتی چون أَنَا الْحَقُّ یا سُبْحَانَ مَا أَعْظَمُ شَأْنِي که ناشی از جذبه صوفیانه و غلبه شوق است را نباید با یک نظریه فلسفی، مختلط کرد.

صوفی در جهان، جز خدا نمی‌بیند و فرضیه وحدت وجود مشعر بر اینست که ماهیت و حقیقت وجود یکی است که به اعتباری گاهی نام خدا بر آن می‌گذارند و گاهی جهان.

گویی [حلاج] از سرنوشت خود آگاه بود یا از فرط اندیشیدن بدان سرنوشت و آرزوی چنین سرانجامی، وقوع آنرا محتوم و مسلم می‌دانست و این معنی را روایتی که عبدالودود بن سعید آورده تأیید می‌کند، زاهد مزبور می‌گوید:

در جامع منصور بغداد، حلاج را دیدم که برای خلق کثیر سخن می‌گفت، در آخر به آنها گفتم: «خداوند خون مرا بر شما مباح کرده است، مرا بکشید»، من پیش رفتم و

به‌وی گفتم: ای شیخ چگونه یکشم کسی را که نماز می‌گزارد و روزه می‌گیرد و قرآن می‌خواند؟ گفت مطلبی که مانع ریختن خون کسی است، از نماز و روزه خارج است، مرا بکشید مأجور می‌شوید و من نیز آسوده می‌شوم.

ماسینیون که مطالعات و تحقیقات دقیق دربارهٔ حلاج کرده است، از وی صورتی چون مسیح ترسیم می‌کند، و راجع به کیفیت حیات وی مطالبی می‌نویسد که قبلاً آورده‌ایم.

به‌نظر دشتی، بیگناهی، به‌طرز وحشیانه و قساوت‌آمیزی کشته شد. سالها زندان، هزار تازیانه، قطع دست و پا، بریدن سر، سوزاندن کالبد، سرگذشت دردناک حسین بن منصور حلاج بود، نمازی که خواند، آیاتی که تلاوت کرد و مناجاتی که با خدای خویش به‌میان آورد او را از تمام آن فتهائی که به‌قتل وی فتوا داده بودند مسلمان‌تر، متدین‌تر و باایمان‌تر نشان می‌دهد...!

#### ازدواج در نظر صوفیان

به‌نظر دشتی «غریزه جنسی، چون خوردن و آشامیدن از ضروریات طبیعت حیوانی و موجب بقا و نسل است. ازدواج در شریعت اسلامی جزو سنت است، جمله لا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ اگر حدیث نبوی نباشد، حاکی از روش پیغمبر و اصحاب اوست؛ در یک قسمت از آیه ۲۷ سوره حدید، جمله حاوی نکوهشی است برترسایان تارک دنیا. صوفیان اوایل، چون به‌زمان پیغمبر نزدیک بودند، امتناع و کراهتی از متابعت غریزه بشری نداشتند ولی کم‌کم زهد خشک و سترون برمزاج بسیاری غالب شد، به‌طوری که زبان بر نکوهش آن گشودند؛ حسن بصری می‌گفت: اگر خداوند برای فردی خیر و نیکی خواست، هرگز او را دچار زن و فرزند نخواهد کرد.»

ریاح بن عمرو قیسی می‌گفت: «شخص به‌درجه صدیقین نمی‌رسد مگر اینکه زن خود را چون بیوه‌ای رها کند و فرزندان خود را چون یتیمان کند و به‌لانهٔ سگان پناه برد...» ابوسلیمان درانی می‌گفت: «ازدواج روی آوردن به‌محبت دنیا است.» وحید

أَعْرَبُ مُعْتَقِدٌ بُوَدَ كِه دَر حَالِ تَجَرُّدِ، شِیرِیْنِ عِبَادَتِ وَ فِرَاغَتِ خِطَاطِرِ بَیْشَرِ اسْت. طَبِعاً اعْتِقَادِ بِه چِنینِ اَصْلِی، غَلَطٌ وَ مَخَالَفِ طَبِیْعَتِ بَشَرِی وَ حَقِیْقَتِ زَنْدَگِیِ اسْت؛ عِلَاوَه بَرایِنِ كِه بَا تَعَالِیْمِ وَ سُنَنِ اِسْلَامِی كِه حَضْرَاتِ خُودِ رَا سَخِیْتُ بَدَانِ هَایِ بِنْدِ مِی دَانَنْدِ سَازْگَارِ نِیْسْت؛ بَرِخِلَافِ طَبِیْعَتِ بَشَرِی نِیْزِ هَسْت، عِلَاوَه بَرایِنِ چِنینِ اعْتِقَادِی بَرایِ تَهْذِیْبِ نَفْسِ وَ پَاكِیْزَه كِرْدَنِ شَرایِطِ زَنْدَگِیِ زَبَانِ بَخْشِ وَ مَنَشَأِ شُرُورِ وَ مَفْاسِدِ اسْت...<sup>۱</sup> وَ جَامِعَه بَشَرِی رَا بَسُویِ اِنْحِطَاطِ وَ زَوَالِ رَهْبَرِیِ مِی كَنْدِ،

### اندیشه‌های انحرافی

اندیشه نارسای بعضی از فرق صوفیه و اشعریان، که همه حوادث و رویدادهای جهان هستی حتی اعمال بشری را مستقیماً مولود مسبب پنداشته است؛ حتی در حوزه زندگی خود، شر و بدی، بیماری و ستم را رایج و متداول می‌بینند؛ ناچارند بگویند تمام اینها، عین عدالت است، زیرا خداوند مالک است، و مالک هر چه بر سر مملوک خود آورد رواست، بلکه عین عدالت است. این پندارهای بی بنیاد نه تنها با موازین عقلی سازگار نیست بلکه در آیات عذیده قرآن، خلاف آن دیده می‌شود:

- ۱- وَلْتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، هرکسی بسزای کردار خود می‌رسد و برکسی ستمی روی نمی‌دهد (سوره جاثیه، آیه ۲۳).
- ۲- وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، درخیز کردار هرکسی با وی رفتار می‌شود و به آنها ستمی نخواهد رسید (احقاف، آیه ۱۹).
- ۳- الْيَوْمَ تُجْزَى نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ، لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ، امروز (یعنی روز قیامت) هرکسی به سزای اعمال خود می‌رسد، آتروز ظلمی روی نمی‌دهد (غافر، آیه ۱۷) وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ، يُظْلَمُونَ، ما به گناهکاران ستمی نمی‌کنیم ستم از کردارشان بر می‌خیزد (آل عمران، آیه ۱۱۷).

ابن عربی اینطور می‌بیند و می‌گوید: «آنها که خداوند را در ستم عبادت می‌کنند، شمس را می‌بینند - آنها که در بین زندگان عبادت می‌کنند زندگانی را

۱. راهنمای کتاب، تبر و شهریور ۵۴، ص ۲۸۷.

۲. پرده پندار، علی دشتی، اطلاعات، شماره ۱۴۶۹۲، بهار ۱۳۸۰، ص ۱۰۰.

می بینند و آنان که در جمادات عبادت می کنند، جماد می بینند، و آنانکه او را در شکل وجود صمدانی که چیزی مثل او نیست عبادت می نمایند، چیزی را می بینند که مثل و مانند ندارد... هرکس معتقد خود را تمجید می کنند پس خدای او مخلوق خود اوست و تمجید او تمجید نفس خود می باشد و بدینجهت سایرین را عیب جوئی می کند؛ که چون انصاف دهد خواهد دید عیب جوئی او مبتنی برجهل است و اگر قول جنید را بفهمد که می گوید: «رنگ آب همان رنگ ظرف اوست، هرگز دخالت در عقاید مردم نمی کند... همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کشت...»<sup>۱</sup>

دراکثر موارد، تصوّف مؤید آزادی فکر است...<sup>۲</sup> «... صوفیان بدون شک عمل ذیقیمتی برای اسلام انجام داده اند، فقط قشرهای دین را نپذیرفته و اصرار برای تحصیل مغز آن دارند، آنهم به وسیله کامل کردن مشاعر روحی و پاک کردن ضمیر...»<sup>۳</sup>

گرایش غزالی به تصوّف  
می گویند یکی از علل گرایش و توجه غزالی به تصوّف این بود که «یک روز وقتی ابو حامد با غرور و نخوت فقیهانه به وعظ و ارشاد اشتغال داشت، احمد که صوفیانه و بی تکلف با وی نشست و خاست داشت آهسته برای وی شعری خواند که در وی تأثیر فوق العاده بخشید، در طی این شعر گوینده مخاطب را ملامت می کرد که چرا دیگران را هدایت می کنی، به راه می اندازی و خودت بازپس می مانی؛ آخر ای سنگ فسان، تا کی آهن را تیز می کنی و خودت نمی توانی پُبری»<sup>۴</sup>

غیر از آنچه گفتیم، ظاهراً علت اساسی انبیا و بیداری غزالی این بود که وی در دوران رشد و کمال عقلی، پس از آنکه از همکاری با سلاطین و رجال سیاسی عهد سلجوقی و خلفای عباسی (المستظهر بالله) نادم و پشیمان گردید و به فساد و آلودگی دستگاههای قدرت، چه در ایران و چه در بغداد، واقف شد، به عالم تصوّف روی

۱. اسلام و تصوّف، نیکلسون، ترجمه نهایندی، ص ۸۲.

۲. همان کتاب، ص ۸۴.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. دکتر زرین کوب، فرار از مدرسه، ص ۱۳۹.

آورد، و در این دوران وارستگی و گوشه‌گیری است که غزالی به یکی از شاگردان خود که معنی تصوف را پرسیده بود، چنین می‌نویسد: «دیگر پرسیده‌ای که تصوف چیست؟ بدانکه تصوف دو چیز است: راستی با خدای تعالی و سکون از خلق؛ هرکه با خدای عزوجل، راست روزگار است و با خلق، نیکو خوی و بردبار است، او صوفی است و راستی با خدای تعالی آنست که... خود فدای امر او کند، و نیکو خویی با خلق آنست که کس را فرامراد خود ندارد بلکه خود را فرامراد ایشان دارد، مادام که مراد ایشان موافق شرع باشد.»<sup>۱</sup>

### خدمت غزالی به عالم تصوف

یکی از دانشمندان معتقد است که در قرون اولیه نهضت اسلامی، آزادی فکر و اندیشه کمابیش وجود داشت، تنها برآرای ضد دولتی سختگیری می‌شد؛ «... کشاکش باورها، یا همه‌گوناگونی رابها هنوز به سرحد تعصب و دسته‌بندی نرسیده بود؛ کینه‌توزی دو طرف (سنت‌گرایان و خردگرایان) آشکار نگشت، جز هنگامی که روحیه جدال در باورها گسترش یافت.»

در احوال اشعری آورده‌اند که در واپسین دم زندگی اش، ابوعلی سرخسی را نزدیک بستر مرگ خود در بغداد، در خانه‌ای که در آن درگذشت، بخواند؛ در عین حال رفتگی این جمله را بر زبان راند: «گواه باش! که من هیچ‌کس از اهل قبله را تکفیر نکرده‌ام زیرا که مسلمانان هنگام پرستش رو به یک سو نمایند، آنچه برخی از ایشان را از دیگران جدا می‌سازد جز ناسازگاری‌های لفظی نیست.»

اما در روایت دیگر آمده است که واپسین سخن او لعنت بر معتزله بوده است؛ من نیز این روایت دوم را درست‌تر می‌دانم، زیرا که روحیه آن روزگار، پر از آشوبهای مذهبی، با تکثیر سازگارتر از تمایل به نرمش‌گستری و آشتی دادن بوده است. ... در میان آن همه کشاکش... تنها صوفیگری را می‌بینیم که از آن نسیم نرمش و گذشت می‌وزد. ما دیدیم که ایشان تا آنجا پیش رفتند که شعایر اساسی دین را نیز منکر شدند؛ اما غزالی تا آنجا از ایشان پیروی نمود، هنگامی که او می‌خواهد از آن

۱. مکاتیب فارسی غزالی، به اهتمام عباس اقبال، ص ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶،

غلط‌اندازی‌ها در شکل دادن باورها انتقاد نماید... نوشته‌هایش خروشان می‌نماید. وی یک کتاب در نرمش و گذشت نگاشته «فِيصَلُ التَّوْفِيقَ بَيْنَ الْأِسْلَامِ وَالرُّنْدِيقَةَ» (تمیز میان اسلام و زندقت) و در آن برای مسلمانان، روشن ساخت که محک ایمان درست همگامی در ارکان اساسی دین می‌باشد، ناسازگاری در شاخ و برگ باورها و شعائر، گرچه به‌انکار خلافت سنیان برسد، یا این رفتار به‌شیعیگری منتهی شود، نمی‌تواند پایهٔ تکفیر گردد؛ سپس به مسلمانان سفارش داده می‌گوید: «تا می‌توانی زبان براهل قبله تا هنگام که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ می‌گویند دراز مکن.»

باری، ارزش غزالی بزرگ در تاریخ اسلام، زنده کردن این مبداء کهن است، وی آن را به‌یاد برادران دینیش آورد و به‌طور جدی به‌کار بست... وی درین کردار نیز چنانکه دیدیم نوآور نبود، بلکه او راه بازگشت به‌اخلاق نیکو و مطلوب گذشتگان را نشان می‌داد. وی روحیه‌ای را که مردم رها کرده و نادیده گرفته بودند، درایشان بیدار نمود، با الهام افکار صوفیانه خویش آنها ثمربخش می‌ساخت. او خود از کشاکشهای عقیدتی و فقهی کناره‌گرفت و با آن مبارزه کرد... وی فلسفهٔ مذهب را از شکلی خشک که صاحبانش مدعی بودند و جز آن را نمی‌پذیرفتند، بدر آورد و برادران دینی خود را به‌سوی ایمانی خواند که در دل باشد و فراهم آورندهٔ پراکنده‌ها باشد، او به‌سوی پرستشی خواند که معبد آن در دلهاست، و این بزرگترین اثر صوفیگری در ساختمان مذهبی اسلام بود.<sup>۱</sup>

### رابطهٔ غزالی با اهل تصوف

غزالی در پایان عمر به‌عالم تصوف روی آورد؛ وی در شمار کسانی بود که «... وجد و سماع و جامه خرقه کردن و کف‌زدن و شنیدن آوازهای طرب‌انگیز را جایز و مباح می‌دانست و می‌گفت نص و قیاسی برحرمت این امور نداریم و چه بسا که سماع و سرود، عشق الهی را در سر می‌انگیزد. مخالفانش برسر این حرف جامه‌درانی‌ها کرده‌اند؛ این قیام می‌گوید: شگفتنا غزالی، از فقه و دین خارج شده و به‌هذیان افتاده است.

۱. درسهائی دربارهٔ اسلام، ص ۳۶۶ به‌بعد.

... غزالی گاه سخنان بایزید و حلاج را تأویل می‌کرد، مخالفانش می‌گفتند اگر سخنان حلاج و بایزید دلیل کفر نباشد، پس کافر کیست؟...»

### روش و تعالیم صوفیان پیشرو

بزرگان اهل تصوّف برخلاف بعضی از فقههای زمان برای رقص و سماع اهمیّت فراوان قائل بودند و برای اینکار «قوال»ها را نزد خود به خانقاه دعوت می‌کردند و آنان با خواندن اشعار عرفانی جانبخش، شور و شعنی در جمع صوفیان پدید می‌آوردند، تا جایی که گاه خود به زمزمه اشعار پرداخته به پایکوبی، چرخ زدن، نعره‌های بیخودانه کشیدن، پاره کردن پیراهن و حرکات دیگر که جملگی از شور و هیجان باطنی و بیدایش «حال» در آنان حکایت داشت دست می‌زدند و کف‌زنان و پایکوبان شادی می‌کردند.

چون شیخ صلاح الدّین زرکوب که خلیفه ملای رومی بود درگذشت وصیّت کرد، که آئین عزا در جنازه او به عمل نیاید و او را با ساز و سماع به خاک سپارند: «مولانا بیامد و سر مبارک را باز کرده و نعره‌ها می‌زد و شورها می‌کرد و فرمود تا نثاره‌زنان بشارت آوردند و از نفیر خلقان قیامت برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه می‌رفتند، جنازه شیخ را اصحاب گران برگرفته بودند و خداوندگار تا تربت بهاء ولد چرخ‌زنان و سماع‌کنان می‌رفت و در جوار سلطان العلماء بهاء وکد به عظمت تمام دفن کردند...».

فرزند مولانا جلال الدّین رومی موسوم به سلطان ولد در ولدنامه راجع به این وصیّت شیخ صلاح الدین زرکوب می‌گوید:

|                               |                          |
|-------------------------------|--------------------------|
| دُھلُ آرید و کوس بادفزن       | شیخ فرمود در جنازه من    |
| خوش و شادان و مست و دست‌افشان | سوی کویم برید رقص‌کنان   |
| شاد و خندان روند سوی بقا      | تا بدانند کاولیای خدا    |
| چون رفیقش نگار خوب کش است     | اینچنین مرگ با سماع خوشت |
|                               | ملای رومی گوید:          |

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| او ز حرص و عیب کلی پاک شد | هرکه را جامه ز عشقی چاک شد  |
| ای طیب جملہ علت‌های ما    | شاد باش ای عشق خوش سودای ما |